

نمادپردازی آفتاب (خورشید) در آثار عطار نیشابوری

لیلا روحانی سروستانی^۱ ID

محمدعلی آتش سودا^۲ ID

سمیرا رستمی^۳ ID

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۶

DOI: 10.22080/RJLS.2022.23571.1299

چکیده

نماد یا سمبل از زمره‌ی صور خیال شاعرانه است که به دلیل تعدد مفاهیم و ظرفیت معنایی گسترده‌ای که از آن برخوردار است، در جایگاهی فراتر از استعاره جای دارد. در نماد، یک واژه افزون بر حفظ معنای حقیقی خود، یک یا چند معنای غیرحقیقی (مجازی) را دیگر نیز در بر می‌گیرد. هدف از نگارش این مقاله نمادپردازی آفتاب (خورشید) در آثار عطار نیشابوری است که به روش کتابخانه‌ای و به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است. محققان در این مقاله به دنبال جواب این سؤال اند که واژه‌ی آفتاب در منطق الطیر، مصیبت‌نامه، اسرارنامه و الهی‌نامه‌ی عطار در قالب چه نماد و رمزی به کار رفته است؟ حاصل پژوهش نشان می‌دهد که عطار در آثار خود، آفتاب را بیشتر در معانی و رمزهای مقدّسی همچون حضرت حق، انسان کامل، توصیف انسان و عمر او، وحدت وجود و فانی شدن در حق و توصیف پیامبران و روح و روان به کار برده است.

کلیدواژه‌ها: نمادپردازی، آفتاب (خورشید)، عطار نیشابوری.

۱- مقدمه

بسیاری از واژه‌های خاصی که صوفیه و عرفا در آثار و نوشته‌های خود به کار برده اند، تصویرهای نمادین در ادبیات عرفانی هستند. این تصویرهای نمادین و سمبولیک که بیشتر نام عناصر و پدیده‌های طبیعی و حسی را به خود گرفته‌اند، هر کدام رمزی از ایده‌های ناگفتنی عارف و کلید اشارت به دریافت‌ها و معانی غیبی صوفی شاعر هستند. نمادپردازی در شعر فارسی تقریباً با سنایی رسمیت یافته و شکل جدی‌تری یافت.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. رایانامه: rouhanileila@yahoo.com

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. (نویسنده‌ی مسؤول) رایانامه:

m.a.atashsouda7400@gmail.com

^۳ - استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران. رایانامه: srostami52@gmail.com

پیش از وی در شعر شاعران عارف کاربرد این گونه تصاویر نمادین بسیار اندک است؛ اما همین تصاویر، ریشه در سنت ادبی پیش از وی دارد؛ بنا براین، نمادپردازی در ادبیات صوفیه، یکباره و ارتجالاً در آثار سنایی غزنوی یا دیگران پدید نیامده است؛ بلکه شاعران عارف برای رمزسازی از میراث ادبی کهن بهره‌های بسیار گرفته‌اند؛ مثلاً، توصیف و تصویر باده و مجلس شراب و یار و طبیعت و عشق بازی با زیارویان در شعر فارسی و عربی سنتی دیرین بود که گنجینه‌ی بزرگی از تجربه‌های شاعرانه را در خود داشت. صوفیان مواد و مصالح آماده‌ای در زبان شعر و سنت ادبی برای بیان تجربه‌های خود یافتند. گویی سنت شعری همه‌ی امکانات لازم را برای اندیشه‌های صوفیانه تدارک دیده بود تا شعر به عنوان بزرگ‌ترین رسانه‌ی صوفیان بدل گردد. یکی از عارفان صاحب نام و مشهور ایرانی در سده‌ی ششم و آغاز سده‌ی هفتم هجری قمری، فریدالدین محمد عطار نیشابوری است. عرفان وی بیش از هر چیز متأثر از عرفان بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و ابوالسعید ابوالخیر است. عطار هم‌چنین بیشترین تأثیر را در حوزه‌ی عرفان و اندیشه‌های عرفانی از سنایی پذیرفته است. علاوه بر آن وی در آثار مختلف خود به ویژه منطق‌الطیر و مختارنامه، موقف به خلق یک نظام نمادین منسجم شد و از طریق همین نظام نمادین، در میان شاعران عارف به سبکی تازه و یگانه در این حوزه دست یافت. آفتاب (خورشید) از جمله واژه‌هایی است که آثار عرفانی نمود فراوان دارد و معمولاً عرفا از آن به عنوان نماد و رمز بهره برده‌اند. در اندیشه‌ی عارفانه‌ی عرفا خورشید «تجلی خداوند، هستی ساکن، قلب کیهان، مرکز وجود و معرفت شهودی، شعور جهانی، اشراق، فر و شکوه، سلطنت و در یک کلام صورت مثالی نور متعالی است.» (غراب، ۱۳۸۴: ۲۵۸). واژه‌ی خورشید، آفتاب، شمس و مهر در آثار شاعران زبان و ادبیات فارسی از جمله خاقانی و نظامی در تصاویر فراوانی به کار رفته است و به عنوان نماد و رمز در آثار مولوی، عطار و حافظ از بسامد بالایی برخوردار است. عطار از این واژه در مفاهیم بسیاری استفاده کرده است. محقق در این مقاله به دنبال جواب این سؤال است که واژه‌ی آفتاب در منطق - الطیر، مصیبت‌نامه، اسرارنامه و الهی‌نامه‌ی عطار در قالب چه نماد و رمزی به کار رفته است؟

۱-۱- بیان مسأله

نماد و تمثیل از جمله مؤلفه‌های کاربردی در آثار بزرگان حوزه‌ی زبان و ادبیات فارسی است که از این منظر بخش عظیمی از متون نظم و نثر عرفانی را به این امر اختصاص یافته‌اند و در این رهگذر مشاهیر بزرگی چون عطار و مولانا در عرصه هنرنمایی کرده‌اند و بر قله‌ی ادب فارسی تکیه زده‌اند که تا به حال کسی نتوانسته با آنها پهلو زند. استفاده از نماد و تمثیل در حقیقت نوعی الهام از قرآن است چرا که قرآن

کریم بارها برای محسوس و ملموس نمودن برخی موضوعات مطالب را در قالب تمثیل بیان داشته است. از آنجا که بسیاری از موضوعات عرفانی قابل درک نیست و از طرفی مقتضیات روزگار شاعر و نویسنده حکم می‌کند که مطالب از زبان نمادین و تمثیل بیان گردد، لذا شاعران و نویسندگان این حوزه با استفاده از این ابزار مطالب مورد نظر خود را بیان داشته‌اند. عطار نیشابوری از جمله شاعران عارف مسلک ادب فارسی است که از زبان نماد و تمثیل در آثار خود بهره فراوان برده و در واقع از این زبان جهت برخورد با نابرابری‌ها استفاده کرده است. «اکثر قصه‌های تمثیلی بر سبیل شاهد مدعاست و ناظر به آن است که نمونه‌ای از صورت وقوع یافته مدعا را در یک شکل مشابه و قابل ادراک نشان دهد» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

۱-۲- پرسش پژوهش

۱- عطار در آثار خود به چه شیوه از زبان نمادین و تمثیلی استفاده کرده است؟

۲- هدف عطار از به کار بردن زبان نمادین در آثار خود چه بوده است؟

۱-۳- روش پژوهش

روش کار در این تحقیق کتابخانه‌ای که به صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است

۱-۴- پیشینه‌ی تحقیق

در زمینه‌ی نمادشناسی در آثار عطار، سیدحسن ترابی (۱۳۹۴) در مقاله‌ی «کارکرد عرفانی نماد رنگ در مثنوی‌های عطار نیشابوری» به این نتیجه دست یافت که عطار علاقه‌ی وافری به استفاده از زبان نمادین رنگ برای بیان مفاهیم عرفانی دارد. نمود حالات عرفانی از طریق زبان سمبلیک رنگ در مثنوی‌ها مخاطب را به عمیق‌ترین لایه‌های درونی عرفان کشانده است. رنگ‌ها در زبان شعری عطار با پیشینه‌ی اعتقادی، اساطیری، ادبی و عرفانی دارای تأویل‌های منفی و مثبت بودند. فاطمه مدرسی (۱۳۸۸)، در کتاب «سی مرغ در آینه‌ی سیمرخ»، شریفه ولی نژاد (۱۳۸۸) در پایان نامه «جلوه‌های نمادین طبیعت در غزلیات عرفانی با تکیه بر غزلیات سنایی، نظامی، عطار، مولوی»، حسین خسروی (۱۳۸۷)، در مقاله «نگاهی به نمادپردازی عطار در منطق‌الطیر» می‌نویسد عطار در ابیات ۶۱۶ تا ۶۸۰ منطق‌الطیر شیوه خاصی را در استفاده از سمبل ابداع کرده است. او در این بخش، که ۶۵ بیت دارد، با سیزده پرنده گفت و گو می‌کند. گفت و گو با هر پرنده در پنج بیت ارایه شده است و در هر پنج بیت، ساختاری سه جزیی وجود دارد که در آن، یک پرنده، یک پیامبر و یک شخصیت منفی (ضد قهرمان) دیده می‌شود. پرنده در سه مفهوم طیر، سالک و روح؛ پیامبر در مفهوم نبی، ولی خدا، و پیر؛ و شخصیت منفی در معنای قاموسی واژه، نفس و جسم به کار رفته است.

این سه مفهوم در تمام قسمت‌های سیزده‌گانه ثابت است. در منطق‌الطیر به نقش نمادین اعداد هم توجه شده است و شاعر به رمز چندین بار بر اعداد خاصی تاکید می‌کند. کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری» به نویسندگی رضا اشرف‌زاده، شرح مختصری از زندگی، شخصیت، اندیشه‌ها و آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، گزیده‌ای از حکایات و اشعار منطق‌الطیر را ذکر کرده است. کتاب صدای بال سیمرغ، تألیف عبدالحسین زرین‌کوب، اندیشه‌ی عرفانی عطار را بررسی کرده و به تبیین ابعاد عرفانی آثار عطار نیشابوری پرداخته است. جعفر هواسی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «کاربرد نماد و تمثیل در شعر عطار نیشابوری» می‌نویسند: عطار در چهار اثر معروف خود (منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه و اسرارنامه) رمز و نماد را پایه و اصل داستان‌هایش قرار داده است. بازیگران صحنه‌های او نماد و تمثیلی هستند که هدف والای این شاعر را به بهترین وجه آراسته‌اند. تمثیل‌های به کار رفته در آثار عطار، گزارشگر احساسات و تجربه‌های اوست. و برای وصول به اهداف واقعی خود برای وصول به اهداف واقعی خود با بیان تمثیلی و غیر مستقیم از تلخی و گزندگی پند می‌کاهد. تمام مقاله‌های نام برده شده تا اندازه‌ای با موضوع این مقاله همپوشانی دارند؛ ولی هیچ کدام به طور مفصل به نمادپردازی آتش در آثار عطار پرداخته‌اند.

۶- چارچوب مفهومی

۶-۱- خورشید از لحاظ لغوی

در حاشیه برهان قاطع درباره ریشه لغوی خورشید آمده است. (خورشید از خور با معنی روشنی بسیار باشد و در اوستا -xvar= هوردپارسی) = اوستا hvar، پهلوی xvar(shet) (خورشید) است. در اوستا «هوره» و «هورشته» هم به معنی قرص خورشید و کره‌ی آفتاب است و هم از آن فرشته‌ای اراده شده است، غالباً صفات جاودان و باشکوه و تند اسب و غنی به خورشید داده شده است و به مناسبت نام فرشته مزبور، روز یازدهم هر ماه (خورشید) یا (خور) یا (خیر) روز نامیده می‌شود. بیرونی در فهرست روزهای ایرانی این روز را (خور) و در سندی (خویر) و در خوارزمی (اخیر) یاد کرده است. زرتشتیان ایران، این روز را (خیر) نامند. و همچنین خور نام فرشته‌ای است موکل آفتاب که تدبیر و مصالحی که در روزخور واقع می‌شود، متعلق بدوست. (برهان قاطع، ذیل واژه‌ی (آفتاب) نامی از نامه‌های آفتاب است که در مورد ریشه آفتاب نیز آن بر وزن ماهتاب را به پهلوی aftap بیان کرده و مرکب از آف+تاب، آف به معنی روشنی و درخشندگی و تاب به معنی گرم کردن از تابیدن پس کلمه مرکب آفتاب به معنی (جرم) روشن گرمابخش است و این که در فرهنگ‌ها معنی ترکیبی آن را «آفت آب» نوشته‌اند، مبتنی بر فقه اللغه عامیانه است (یشتها: ۳۰۵) و

مراد از آفتاب در نزد ارباب سلوک را روح دانسته و از ماهتاب نفس و گویند روح در بدن به منزله آفتاب است و نفس به منزله ماهتاب. (همان)

۶-۲- جایگاه خورشید / آفتاب در ادیان

در قرآن واژه‌ی شمس به معنی خورشید آمده و یکی از سوره‌های قرآن بدین نام است و در سوره‌های دیگر نیز واژه‌ی شمس در سوره‌های مختلف نیز آمده است و از آن به عنوان عناصر آفرینش سوره‌ی انعام آیه ۹۶، سوره‌ی ابراهیم آیه ۳۳، سوره‌ی نحل آیه ۱۲، عنکبوت، آیه ۶۱ و ... یا در سوره‌ی یوسف به تعبیر از پدر (یعقوب) آمده و یا در سوره‌ی نمل آیه ۲۴ به رسم خورشیدپرستی در میان قوم سبأ، و از نشانه‌های آخرت در سوره‌ی تکویر، آیه ۱ آمده است. (سالم، ۱۳۸۴: ۵-۶۲۴)

در نهج البلاغه نیز در خطبه‌ی ۹۰ در بحث خداشناسی و حرکت ماه و خورشید به امر خداوند اشاره شده است و در خطبه‌ی ۹۱ در چگونگی آفرینش آسمان‌ها به آفتاب که خداوند، آن را به نشانه‌ی روز و ماه را برای تاریکی شب اشاره می‌شود که هر دو در مسیر خویش به حرکت درآورده و حرکت آن دو را دقیق اندازه‌گیری کرده است تا در درجات تعیین شده حرکت کنند که بین شب و روز تفاوت باشد و قابل تشخیص باشد و با رفت و آمد آن‌ها، شماره‌ی سال‌ها و اندازه‌گیری زمان، ممکن باشد اشاره شده است. (دشتی، ۱۳۸۳: ۱۰۹-۱۱۳)

در تورات نیز تجلی ذات و جلال یهوه در روشنی و درخشندگی به خورشید مانند شده است. همچنین گفته می‌شود: «یهوه، خدای آفتاب (خورشید) را مأمور سلطنت روز و ماه را مأمور سلطنت شب گردانید تا شب را از روز و تاریکی را از روشنی ممتاز گرداند.» (زمردی، ۱۳۸۵: ۴۹)

۶-۳- خورشید / آفتاب در اساطیر

خورشید که در اوستا huare و در پهلوی خورشت گویند. در گاتها، هور بدون شت آمده و در سایر قسمت‌های اوستا نیز تنها دیده می‌شود. «شت» که صفت به معنی «درخشان و درفشان» است، بعدها جزء این کلمه گردیده و کلمه‌ی خورد در فارسی همان هور است. لغت دیگری که برای خورشید به کار برده می‌شود، کلمه‌ی آفتاب است که مرکب از کلمه‌ی آب که به معنی روشنی و درخشندگی است و تاب به معنی تابیدن و گرم کردن است و آن، فرشته‌ای است که غالباً با ستارگان و ماه یک جا ذکر شده است. در فروردین یشت گوید (به واسطه فرّ و شکوه فرووها خور و ماه و ستارگان دربار راه خود می‌پیمایند). خورشید از قدیم نزد ایرانیان مقدس بوده است. در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستاست، کالبد اهورا

مزدا مثل خورشید تصور شده است و در جای دیگر آمده است که خورشید، چشم اهورامزداست و زیباترین پیکر را دارد. در بند هشت آمده است: وقتی که کیومرث، نخستین بشر از جهان در گذشت، نطفه‌اش به کوه‌ی خورشید انتقال یافت و در آنجا، پاک گشت و محفوظ ماند؛ یکی از وظایف خورشید، تطهیر کردن است. در وندیداد (فراگرد ۲ فقره ۴۰) آمده که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میلشان به ناپاکان می‌تابند، مشیت دهم به نام اوست، روز یازدهم ماه خورشید «خیر روز» نامیده می‌شود. (عرب گلپایگانی، ۱۳۷۶: ۶۱-۲)

به روایت بند هشت مهر، شاه همه‌ی سرزمین‌هاست و در جدول نجومی مندرج در این کتاب، دلالت خورشید بر شاهان و خدایان است. در یشت‌ها از خورشید به عنوان شریکی در فرمانروایی جهان یاد شده است. در دلالت خورشید بر پادشاه در اساطیر ملل دیگر نیز اشاره شده است از جمله بسیاری از اقوام آفریقایی، ذات اعظم را خورشید می‌نامند و معتقدند خورشید، پسر اعظم است و به گفته‌ی الیاده، هر جا سخن از دولت شاهان، پهلوانان و امپراتوری‌ها می‌رود، خورشید غلبه دارد. در ریگ‌ودا، قدیمی‌ترین سند مکتوب هندو ایرانی، آگنی (خورشید یا آتش آسمانی)، سرور سلطنت عالی قلمداد شده است و او، پانیشاد از قول فرشتگان نقل می‌کند که نور آفتاب همان نور آفریدگار است. در تورات نیز تجلی ذات و جلال یهوه در روشنی و درخشندگی به خورشید مانند شده است. همچنین گفته می‌شود: «یهوه»، خدای آفتاب (خورشید) را مأمور سلطنت روز و ماه را مأمور سلطنت شب گردانید تا شب را از روز و تاریکی را از روشنی ممتاز گرداند. (زمردی، ۱۳۸۵: ۴۹)

در اساطیر بابلی نیز شَمَش (samas)، خورشید خدای بابلی (sms) ریشه‌ی سامی مشترکی برای خورشید است. بعضی از این نام‌ها (مانند اومی-شَمَش ummisamas) به معنای «مادر من شَمَش است»، حاکی از آن است که خورشید، آغاز یک خدای مؤنث بود؛ چنان که نزد کنعانیان و اعراب، بعدها بدین گونه به شمار می‌رفت؛ شاید تأثیر او تو خورشید- خدای سومری بود که شَمَش را به صورت خدای مذکر در آورد که بر روی موها و ستون‌های یادمانی نقش شده است؛ اما برخلاف خدای سومری که در میان خدایان مقامی برجسته نداشت، شَمَش اکدی به عنوان خدای داوری خدایی دارای اهمیّت کیهان و ملی یعنی (فرمانروای آسمان و زمین بود)؛ اما در فهرست نام‌های موجود خدایان، او را دارای مقام انجمنی نمی‌دانستند؛ البته یک سر و دو زبانه در ستایش مراقبت و ترحم خورشید خدایی است که در توصیف او می‌گوید: از همه‌ی دریاها می‌گذرد و همه‌ی سرزمین‌ها را می‌بیند و از آنجایی که آگاهی او جهانی است،

همه‌ی زبان‌ها را می‌داند. طی سفرهایش همراه مسافران است. همچنین شمشش، خدای جنگجو است به ویژه در متون نوآشوری؛ و او را خدای آسمان و زمین و همه‌ی افراد بشر می‌دانستند؛ البته در متون اسطوره‌شناسی، شمش غالباً نقش بسیار برجسته بازی نمی‌کند. در اسطوره‌ی آتانا، او مراقب عهدنامه‌ی میان عقاب و مار است. همچنین خدای شخصی آتانا به شمار می‌رود. او همچنین در حماسه‌ی گیل گمش، نزدیک‌ترین خدا به گیل گمش است و نه فقط در زمانی که پادشاه در دشت به گردش می‌پردازد. (لیک، ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۲۹)

در اساطیر هند نیز ویشنو (vishnu) خورشید، الهه و دایی سپس یکی از دو خدای عظیم سپاودایی در هندوگرایی است. همچنین در اساطیر هند ویو سوت (vivasvat) خورشید جنبه‌ای از سوریا است و یمه (yama) پسر خورشید خدای مردگان است. (کاوندیش، ۱۳۸۷: ۷۶)

در اساطیر مصر نیز به (رع) خورشید، خدای اشاره شده که مورد پرستش واقع شده است؛ البته پرستش خورشید ممکن است از جایی دور و در روزگاری نامعلوم به مصر آمده باشد؛ اما در عصر سلطنت کهن، یک خورشیدپرستی رسمی در عون (on) که بعد هلیوپولیس، نام گرفت، رواج یافت. در اینجا (رع) خورشید، خدای دارای ویژگی‌های خدای بومی آغازی، یعنی آتوم شد و معبدی جهت خورشید خدای برپا گشت. تاثیر (رع) رو به فزونی نهاد. تا آنجا که در زمان پنجمین سلسله به اوج خود رسید. آنان، معبدهای خورشیدی عظیمی برپایی داشتند و قدرت کاهنان رع افزوده شد و خدانشناسی خورشیدی پرستش رسمی سلطنت گردید؛ البته با تضعیف قدرت حکومت در پایان سلطنت عصر کهن و تمرکززدایی تدریجی، قدرت سیاسی و اقتصادی و موقعیت پرستش خورشید دچار بحران شد؛ گو این که ازدیاد قدرت و نفوذ کاهنان رع علیه شاه احتمالاً عامل کمک‌کننده‌ای در فروپاشی جامعه بود. در عصر سلطنت جدید، شاهان سلسله‌ی هجدهم، خدای در زمان در محلی خود؛ یعنی، آمون را به عنوان (شاه خدایان) معرفی کردند. آنان، تلاش خود را معطوف به آن ساختند که وی را با پرستش کهن تر رع مربوط سازند و در نتیجه، پرستش خدای بزرگ؛ یعنی، آمون-رع را برقرار ساختند. در پایان سلسله‌ی هجدهم نیز شاه آخناتن به صورتی ناموفق کوشید تا حالتی ویژه از پرستش یک خدای واحد خورشیدی در مصر را ارائه دهد که بر پرستش خدای آتن متمرکز بود و به صورت قرص خورشید نشان داده می‌شد و در همه‌ی اعصار، پرستش خورشید شاید به سبب دوری آن از مردم معمولی و عدم دسترسی به آن عمدتاً به صورت پرستشی استانی و سلطنتی



برجای ماند. (همان: ۱۳۸-۱۳۷) در اساطیر یونان نیز (آپولون) در اساطیر رومی (آپولو) خدای نور، استدلال، الهام، هنرها آینده‌نگری در مان: در ارتباط با خورشید است. (همان: ۲۰۴-۲۴۸)

۶-۴- تجلی خورشید / آفتاب در عرفان

در کتاب لغات و اصطلاحات عرفانی، مراد از واژه‌ی خورشید، انوار حاصل از تجلیات الهی است و خورشید حقیقت نور خدا است و عبارت از ذات احدیت نیز هست و اشاره به وحدت است. چنانچه مه و مهر اشارت به کثرت است. (سجادی ۱۳۵۰: ۲۰۲)

همچنین آفتاب در آثار مولانا رمز حق تعالی، همچنین مظهر اسما و صفات حق، ظهور حق تعالی، وحدت وجود، رمز انسان کامل، رمز وحدت نفوس اولیا، عشق، نماد روح انسانی، معرفت، کشف، معناست. (تاج‌دینی ۱۳۸۳: ۴۷-۵۸)؛ که به عنوان مثال مولوی در دفتر اول مثنوی آفتاب را رمز حق تعالی بیان می‌کند؛ چرا که حضرت حق مثل خورشید واضح و روشن و بی‌نیاز از استدلال و تعریف است:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب
سایه گر از وی نشانی می‌دهد شمس، هر دم نور جانی می‌دهد

(مولوی، ۱۳۸۷، ۹۲/۱)

و یا در جایی دیگر آفتاب را رمز وجود بیان می‌کند؛ چرا که در نظر مولوی، حقیقت جهان یگانه وجودی متصف است ولی در لباس اشیا معانی گوناگونی جلوه‌گری می‌کند. (تاج‌دینی، ۱۳۸۳: ۵۰)

گاه خورشید و گهی دریا شوی گاه کوه قاف و گاه عنقا شوی
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای فزون از و هم‌ها وز پیش بیش

(مولوی، ۱۳۸۷: ۱۴۵/۶)

در دفتر ششم مولوی، انبیا و اولیا و اقطاب و پیران طریقت را آفتاب نامیده است:

مصطفی بهر هلال با شرف رفت از بهر عنایت آن طرف
در پی خورشید وحی آن مهتران و آن صحابه در پی اش چون اختران

(همان: ۳۴۰/۶)

در قصه‌ی امر کردن ابراهیم (ع) به ذبح چهار مرغ، صریحاً از آن حضرت با رمز خورشید یاد شده است:

تو خلیل وقتی ای خورشید هش این چهار اطیوار رهن را بکش

(همان: ۲۶/۵)

همچنین مولانا در مقام تمثیل، جان‌های اولیا را به خورشید واحد و خانه‌های متعدد بیان می‌کند:

همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان چونک بر گیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه‌ها را قاعده مومنان مانند، نفس واحده
(همان: ۴۲۶/۴)

و در جایی دیگر به اتحاد اولیا و انبیا با حق تعالی اشاره می‌فرماید:

من چو خورشیدم درون نور غرق می‌ندانم که ز خویش از نور فرق
رفتیم سوی نماز و آن خلا بهر تعلیم است ره مر خلق را
(همان: ۶۱۰/۳)

و یا آفتاب را رمز عشق بیان می‌کند:

عشق ربانی است خورشید کمال امر، نور اوست، خلقان چون ضلال
(همان: ۲۸۹/۶)

مولانا نیز در غزلیاتش همین مفهوم را به کاتر برده است:

هله! ای عشق! برافشان گهر خویش بر اختر که همه اختر و ماهند و تو خورشید مثالی
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۱۲۵)

و در بیت زیر آفتاب رمز روح انسانی می‌باشد:

مفترق شد آفتاب جان‌ها در درون روزن ابدان‌ها

(مولوی، ۱۳۸۷: ۸۵/۲)

و یا:

مرد خفته، روح او چون آفتاب در فلک تابان و تن در جامه خواب

(همان: ۸۶۲/۶)

در جایی دیگر مولانا آفتاب را رمز معرفت بیان می‌کند:

آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غیر جان و عقل نیست

خاصه خورشید کمالی کان سری است روز و شب که داراو روشنگری است

(همان ۳۲/۲)

مولانا در کتاب دیوان شمس نیز از آفتاب معرفت یاد کرده است:

در شعاع آفتاب معرفت ذره ذره غیب دانی می‌کند

(مولوی، ۸۶: ۲۵۶)

ویا مولانا در مثنوی، شهود عرفانی را به آفتاب و استدلال و برهان را به سایه تشبیه کرده است، چنانکه

اتم مراتب کشف را که وحی انبیاست، آفتاب نامیده است:

از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد

سایه خواب آرد توزا همچو سمر چون برآید شمس انشق القمر

(مولوی، ۱۳۸۷: ۹۳/۱)

و همچنین مولانا، آفتاب را رمز معنا و سایه را رمز صورت بیان می‌کند:

هست صورت سایه، معنی آفتاب نور بی سایه بود اندر خراب

(همان: ۲۱۳۶/۶)

۷- نمادپردازی آفتاب (خورشید) در آثار عطار نیشابوری

آفتاب (خورشید) در آثار عطار در معانی مختلفی به کار رفته است اما بیشترین کاربرد رمز آفتاب در

نظر وی را می‌توان در بیان حضرت حق (سیمرغ) پیدا نمود، چرا که به زعم عطار، سالکان و راهبران طریقت

منتهای کوشش خود را مصروف وصال در رساندن خود به آفتاب حقیقت (حضرت حق) می‌نمایند که

چونان ذره‌ای در وجود او فانی و به باقی به بقای او باشند. خداوندی که در سراسر هستی چون آفتاب آشکار است و دیگر موجودات و آفرینش تجلیات و بارقه‌هایی از انوار روشن ذات او می‌باشند. عطار در آثار خود، آفتاب را بیشتر در معانی و رمزهای مقدسی چون حضرت حق، انسان کامل، توصیف انسان و عمر او، وحدت وجود و فانی شدن در حق و توصیف پیامبران و روح و روان به کار می‌برد که بیان آفتاب در رمز پردازی به حضرت حق، روح و روان، انسان کامل، وحدت وجود را می‌توان در آثار عارفانی چون مولانا نیز که پس از عطار به بیان نمادین واژه‌ها در آثار خود پرداخته‌اند، مشاهده کرد و شاید بتوان آن را در تأثیر پذیری مولانا از عطار و دیدگاه‌های او بررسی نمود. البته در مواردی نیز عطار به آفتاب به نظر اسطوره‌ای نگاه کرده از جمله بیان خورشید در رمز سیمرغ که مرغان (سالکان) در راه رسیدن به او دچار سختی‌های فراوان و یا از دست دادن جان خویش گشته‌اند. در آثار عرفا خورشید بارها در نماد و رمز وحدت و یگانگی و رساننده‌ی کثرات عالم به کار رفته است. چنان که آنها اغلب روح را آفتاب تصور می‌کنند که با آمدن به این عالم همچون اشعه‌های خورشید بر روزنه‌های مختلف می‌تابد.

چون نور آفتاب بر خاک ما فکندی و آن گاه اندک اندک با آن طرف برده
از روزن تن خود چون نور باز گردیم در نور آفتابی پاک از گناه و خرده

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲۳۵)

و یا از جمله تعبیرات دیگر اسطوره‌ای خورشید در بیان عطار، بیان نمادین خورشید به عنوان « نان گرم آسمان » می‌باشد که در کتاب منطق الطیر و الهی نامه به این موضوع اشاره شده است که حاکی از زیبایی‌های کلام عطار و نگاه اسطوره شناختی او به این مضامین می‌باشد که این بیان متفاوت عطار به رمز پردازی خورشید، در ادامه پژوهش اشاره شده است.

در کتاب منطق الطیر مرغان پس از آنکه علاقه مند به رهسپاری به سوی سیمرغ می‌شوند و حاضر به تحمل مشکلات در آن راه می‌شوند و برای خود به دنبال رهبر هستند تا آنان را به سوی سیمرغ (حضرت حق) راهنما باشد چرا که می‌تواند ذره (ساکنان مرغان) را به آفتاب سیمرغ (حضرت حق) برساند.

ذره در خورشید والا او فتد سایه سیمرغ بر ما او فتد

(عطار، ۱۳۷۱: ۱۶۰۲)

در کتاب منطق الطیر در حکایت سیمرغ در پیشگاه سیمرغ، سیمرغ (سالکان) را در آفتاب (حضرت حق) محو و فانی می‌بیند و از حضرت حق به آفتاب تشبیه می‌کند:

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد و السلام

(همان: ۴۲۵)

اساساً خورشید در اندیشه‌ی عرفا نمادی از حق است هم چنان که در اساطیر هم از جایگاهی خداگونه برخوردار بوده است. در آثار عرفانی خورشید در کنار نماد شاه، در بسامد بالایی نماد حضرت حق نیز به کار رفته است. در اندیشه‌ی عرفانی، اصولاً خورشید به عنوان اسم نور و خداوند به کار رفته است و لذا پرستنده‌ی خورشید همیشه روی به حق دارد. بسیاری معتقدند که «در گستره‌ی جهان هستی چیزی با ارزش تر و گرانبه‌تر از خورشید نمی تواند یافت که بتوان در قالب نماد حق به کار رود» (غراب، ۱۳۸۴: ۲۵۹) بر این اساس است که مولانا می گوید:

در فسون نفس کم شو غره‌ای که آفتاب حق نپوشد ذره‌ای

(مولوی، ۱۳۸۷: ۸۵/۶)

در حکایت دیگری از کتاب منطق الطیر خداوند به سیمرخ و خداوند مثال زده می‌شود که در تمام هستی وجود دارد و هر چیزی که در دنیا وجود دارد تجلی از تجلیات خداوند است که اگر انسان در درون خود وجود حقیقی خودش را پیدا کند می‌توان حضرت حق را در وجود خویش پیدا کند که خود را فانی و باقی به خداوند را پیدا کند:

گر تو را پیدا شود یک فتح باب تو درون سایه بینی آفتاب

سایه در خورشید گم بینی مدام خود همه خورشید بینی والسلام

(عطار، ۱۳۷۱: ۱۲۵)

در حکایت دیگر از کتاب منطق الطیر خداوند به آفتاب تعبیر می‌شود که سالکانی که توان و طاقت مشکلات و رنج‌های راه سلوک ندارند نمی‌توانند به آن حضرت دست پیدا کنند:

چون نداری ذره را گنج و تاب چون توانی جست گنج از آفتاب

(همان: ۱۰۶۴)

مولانا نیز همین برداشت را از آفتاب و ذره داشته است:

از برای لطف، عالم را بساخت ذره‌ها را آفتاب او نواخت

(مولوی، ۱۳۸۷: ۴۵)

عرفان با تعبیر ذره (سالک) در برابر آفتاب می‌خواهد آن عظمت و ابهت خورشید را نشان دهند. در بیان وادی فقرو فنا در کتاب منطق الطیر نیز از خداوند به آفتاب تعبیر می‌شود که سایه‌ها (عالم هستی - موجودات) در او محو و نابود می‌شوند:

صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو

(همان: ۳۹۴۴)

عطار در حکایت سیمرغ در پیشگاه سیمرغ، ذره (افراد - سالکان) را در آفتاب (حضرت حق) محو و فانی شده معرفی می‌کند:

جمله گفتند ای عجب چون آفتاب ذره محوست پیش این حساب

(همان: ۴۱۵۹)

در حکایت سیمرغ در پیشگاه سیمرغ حضرت حق به آفتاب مثال زده می‌شود که در راه او گروهی جان خود را از دست می‌دهند:

باز بعضی راتف آفتاب گشت پرها سوخته دلها کباب

(همان: ۴۱۴)

در حکایت خفاش که به خیال خود به دنبال خورشید است و می‌خواهد که چشم بسته و کورکورانه به خورشید دست پیدا کند، خفاش نماد سالک (نادان و کم‌خرد) و خورشید می‌تواند نماد حضرت حق باشد که نمی‌توان با بی‌خرد و ناآگاهی به آن دست پیدا کرد:

یک شبی خفاش گفت از هیچ باب یک دهم چون نیست چشم آفتاب

می‌شوم عمری به صد بیچارگی تا بباشم گم در او یکبارگی

(همان: ۲۴۵۷-۲۴۵۸)

و در ادامه که فکر می‌کند به خورشید رسیده است و مورد عتاب قرار می‌گیرد که از روی بی‌خبری نمی‌توان به حقیقت دست پیدا کرد:

چون نمی‌آمد ز خورشیدش خبر گفت از خورشید بگذشتم مگر

عاقلی گفتش که تو بس خفته ره نمی‌بینی که گامی رفته

وانگهی گویی کزو بگذشته ام زان چنان بی‌بال و پرسر گشته ام

زین سخن خفاش بس ناچیز شد آنچه از او آن مانده بود آن نیز شد

از سر عجزی به سوی آفتاب کرد حالی از زفان جان خطاب
گفت مرغی یافتی بس دیده رو پاره به دورتر بر شود گر
(همان: ۲۴۷۰)

در حکایت دیگر از کتاب منطق الطیر باز عطار خورشید را در نماد خداوند معرفی می‌کند. از قول جنید که نیک مردی و رستگاری فرد را در رسیدن به خداوند (آفتاب) بیان می‌کند که اگر کسی به وصل آن برسد به حیات جاوید دست پیدا می‌کند:

ذره را سر گشتگی بینم صواب زانک او را نیست تاب آفتاب
ذره گر صد بار غرق خون شود کی از آن سرگشتگی بیرون شود
ذره تا زره بود ذره بود هرک گوید نیست او غره بود
گر بگردانند او را آن نه اوست ذره است و چشم رخشان نه اوست
هرک او را ذره بر خیزد نخست اصل او هم ذره باشد درست
گر بکل گم گشت در خورشید او هم بود یک ذره تا جاوید او
ذره گر بس نیک گر بس بد بود گرچه عمری تگ زند در خود بود
می روی ای ذره چو مستی خراب تا تو در گشتی شوی بافتاب
(همان: ۲۴۴۷-۲۴۵۵)

در آغاز کتاب منطق الطیر عطار در توحید خداوند ذات باری تعالی را چون خورشید می‌داند که علت و وجود و فاعل تمام موجودات است و سایر هستی را در جنب خداوند عدم و سایه می‌نامند چرا که خداوند منشا تمام هستی می‌باشد و دیگران در مقابل خداوند چیزی از خود ندارند:

چون چنین با یکدیگر همسایه ایم تو چو خورشیدی و ما هم سایه ایم
(همان: ۵۹)

در حکایتی دیگر از کتاب منطق الطیر در جواب شکایت ذوالنون به خداوند که گروهی صوفی را یکجا در راهی می‌بیند خداوند علت این کار را در محو شدن ظاهری جسم آنان (صوفی در راه افتاده) بیان می‌کند که وقتی وجود ظاهری خود را از دست می‌دهند به آفتاب حقیقی (خداوند) دست پیدا می‌کنند و غرق در او می‌شوند:

بعد از آن چون محو شد اجزای او پای و سرگم شد ز سر تا پای او
 عرضه دارم آفتاب طلعتش ز جمال خویش سازم خلعتش
 خون او گلگونه رویش کنم معتکف بر خاک این کویش کنم
 مایه در گردانمش در کوی خویش پس برآرم آفتاب رویش خویش
 چون برآمد آفتاب روی من کی بماند سایه در کوی من
 سایه چون ناچیز شد در آفتاب نیز چه والله اعلم بالصواب

(همان: ۲۵۹۰-۲۵۸۵)

در ادامه حکایت پیرزنی که خریدار یوسف (ع) است وحی خواهد که در عوض چند رشته کلاف یوسف (ع) را به دست آورد و به این سبب مورد استهزاء و ریشخند فروشنده قرار می‌گیرد، پیرزن حداقل کار خود را علاقه مندی و در صف خریداران یوسف (ع) قرار گرفتن را برای خود کافی می‌داند چراکه بلند همتی خود را اثبات کرده است. عطار به داستان ابراهیم ادهم و این که او نیز چون دارای همت بلند شد از ملک و فرمانروایی دست برداشت و نتیجه می‌گیرد اگر کسی با همت باشد و خداوند را ببیند و بشناسد دیگر با چیزهای بی ارزش دنیای بی سرگرم نمی‌شود:

چشم همت چون شود خورشیدبین کی شود با ذره هرگز خوشنشین

(همان: ۲۶۲۰)

در حکایتی دیگر از کتاب منطق الطیر عطار از شخصی که دچار نفس (ریش) خود است و به علت درگیری با ریش (نفس) نمی‌تواند به مراتب کمال درست پیدا کند افرادی را که چون او در بند نفس و تعلقات اسیر هستند را لایق رسیدن و دیدن آفتاب حقیقی (خداوند) نمی‌داند:

گر بود گازر، نبیند آفتاب و ربود دهقان نیاید میغ آب

(همان: ۲۹۸۷)

در کتاب منطق الطیر در بیان توحید خداوند، عطار خداوند را چون آفتابی می‌داند که در سراسر هستی نمایان است و درخشان اما دیده‌های فرد بصیرت درک و توان دیدن آن را ندارد:

ای دریغا هیچ کس را نیست تاب دیده‌ها کور و جهان پر ز آفتاب

(همان: ۱۳۴)

در کتاب منطق الطیر در ادامه حکایت طاووس، هدهد کسی را که گرفتار نفس و هوای نفسانی است را از درک خداوند عاجز می‌داند و در مقابل کسانی را که آزاده از هوای نفس می‌باشند را کسانی معرفی می‌کند که می‌تواند از آفتاب (حضرت حق) بر خوردار باشد و دیگر به چیزهای بی ارزش توجهی ندارد:

هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز

(همان: ۸۳۷)

در بیان وادی استغنا نیز که همه چیز در آن بی ارزش است و در آن وادی از دعوی و معنی خبری نیست عطار کسی را که به این مرحله از سلوک درست پیدا کند مانند ذره ای که در آفتاب محو می‌شود:

گر فروش شد صد هزاران سر بخواب ذره با سایه شد ز آفتاب

(همان: ۳۵۹۳)

در کتاب اسرار نامه در مقاله ششم در توصیف آخرت و توشه اندوزی برای زندگانی جاوید، عطار کسی را که بصیر و دانا و از رهگذر دنیا موفق به درک اسرار و اندوزی شده است را به کسی تعبیر می‌کند که خورشید (خداوند) را در مقابل خود در ظهور می‌بیند و او را با آگاهی از اعمال خود می‌داند:

اگر با خود بردی یک ذره نوری بود ز آن نور خورشید در حضوری

اگر یک ذره نورت گشت همراه به قدر آن شوی زاسرار آگاه

(عطار، ۱۳۹۷: ۱۱۹۰)

در حکایتی دیگر از کتاب اسرارنامه نیز عطار در بیان امیدواری به لطف خداوند بیان رحمت حضرت حق انسان را بشارت می‌دهد که از لطف خداوند ناامید نبوده و اگر مخلصانه و بدون تعلق به دنیا در راه معرفت قدم بردارد خورشید حق دستگیر او شده و او را راهنمایی می‌کند:

مشو ای عاصی بیچاره نومید که چون پیدا شود اشراق خورشید

اگر افتد به قصر پادشاهی هم افتد نیز به گنج گدایی

کسی کو برهنه ست امروز در راه درو به تا بد آن خورشید درگاه

چون کار مخلصان آمد خطرناک گنه کاران برند این گوی چالاک

(همان: ۱۲۸۳-۱۲۸۰)

در در حکایتی دیگر نیز از عطار خداوند را به خورشیدی تعبیر می‌کند که ذرات (انسان‌ها) باقی به وجود او هستند چرا که تنها جاوید هستی خداوند است و باقی فانی و در گذر شده می‌باشند:

همه باقی به یک چیزند جاوید ز یک یک ذره می‌شود تا به خورش

(همان: ۱۱۲۷)

در بی‌تی دیگر نیز عطار خداوند را خورشید جهان معرفی می‌کند که اگر کسی دید بصیرت و خداوند

شناس را پیدا کند به اسرار الهی و حقیقت و بودای خویش پی می‌برد:

شود چشمت به خورشید جهان باز شود بر تو در دریایی جان باز

(همان: ۵۰۵)

در کتاب حکایتی دیگر از کتاب اسرارنامه بازی عطار خداوند را چون خورشید و انسان را چون ذره و

قطره بیان می‌کند که در مقابل حضرت حق ارزش و اعتباری ندارد:

چو در دریای قطره ای تو چو با خورشید حضرت ذره ای تو

چگونه وصل او داری تو امید؟ چگونه بر توانی شد به خورشید؟

(همان: ۹۴۶-۹۴۵)

در مقاله پنجم در کتاب اسرارنامه نیز از عطار انسان را در جنب قدرت خداوند چون ذره‌ای می‌داند و

فلک و دوران را در جنب عظمت خداوند که جای ثبوت است چون دست باز عنکبوت بی ارزش و پایه

است:

همی چندان که چشم نو کند کار همه خورشید بینی ذره کردار

در آن حضرت که امکان ثبوت است فلک چون دست بان عنکبوت است

کجا آنجا وجود کس نماید؟ نمد چون در بر اطلس نماید؟

به پیش آفتاب عالم آرای کجا ماند وجود سایه بر جای؟

(همان: ۱۰۷۸-۱۰۷۵)

در مقاله دوازدهم از کتاب اسرارنامه عطار کسانی را که چون خفاش در غفلت و بی خبری هستند و از

دیدن حقایق روی بر تافته اند را هشدار می‌دهد که باید به خورشید حقیقی (حضرت حق) توجه نموده و

خداوند را مورد توجه خود قرار دهد و خود را آماده رویارویی با حضرت حق سازد:

نه روی آفتاب از دور دیده نه چشمت رشته تای نور دیده

نیندیشی که چون خورشید جبار زبرج وحدتی آید پدیدار

دلت شایستگی نا داده جان را چگونه تاب آرد نور آن را؟

برو شایستگی خویش کی ساز چو ذره پیش آن خورشید باز
برای ذره زین روزن که داری که نیست این خانه بس روشن که داری
ترا رفتن ازین روزن صواب است که صحرا جهان پر آفتاب است

(همان: ۲۳۲۵-۲۳۲۰)

در کتاب اسرارنامه در توحید خداوند از قدرت خداوند را در رسیدن و وصل خداوند به عنوان بالاترین و با ارزش ترین وجود معرفی می کند که انسان (ذره) می تواند به آن دست پیدا کند:

عجیب تر این که آمد ذره ای خاک که تا دستش دهد خورشید افلاک

(همان: ۸۱)

در کتاب اسرارنامه در توحید خداوند انسان را چون ذره ای می داند که با دریافت خورشید (خداوند) در آن می تواند غرق شده و هستی مجازی سایه خود را فراموش کرده و در وجود حقیقی باقی و فانی می شود:

زهی هیبت که گر یک ذره خورشید بیابد گم شود در سایه جاوید

(همان: ۱۱۸)

در حکایتی دیگر از کتاب اسرارنامه عطار خداوند را خورشید هستی معرفی می کند که با وجود (ذات حق) دیگر نورها حقیر و بی ارزش هستند و در عین عدم و نابودی به سر می برند:

چراغ آنجا که خورشید منیر است میان بود و نابود اسیر است

(همان: ۱۵۷۴)

یا در حکایت دیوانه‌ای که با شمعی در دست بیرون می رود و فکر می کند که با این شهر (فهم اندک خود) می تواند خورشید را ببیند می تواند در این حکایت فهم و اندک کم و ضعیف انسان را به شمع و حقیقت تابان هستی (خداوند) را به خورشید تعبیر کرد که باید بنا به قول عطار به وسیله حضرت هم خداوند را شناخت تا بتوانی در آن وجود با عظمت فانی گشته و به او باقی گردی:

برون شد ابلهی با شمع از در بدید از چرخ خورشید منور
ز جهل خود چنان پنداشت جاوید که بی آن شمع نتوان دید خورشید
بدو بشناس او را و فنا شو در آن عین فنا عین بقا شو

تو باقی‌گرددی ار گردی توفانی تو مانی جمله‌گر بی تو تو مانی

(همان: ۱۵۸۵-۱۵۸۲)

در جایی دیگر از کتاب اسرارنامه عطار خداوند را که خورشید و ذات مطلق هستی است را دور از دسترس و فهم انسان‌های غافل و غرق در دنیا و مادیات بیان می‌کند که دیگر موجودات و افراد غافل در جنب واقعیت وجودی او حقیر و بی‌ارزش هستند:

نی تو اهل یارو دور است تو دور از کار و از تو کار دور است
یقین می‌دان که خورشید سرافراز نخواهد شد به سوی کس سرانداز
به پیش آفتاب نام بردار چه سار خک و چه پیل آید پدیدار

(همان: ۲۱۳۲-۲۱۳۲)

در کتاب مصیبت‌نامه در مقاله بیست و پنجم که سالک فکرته به پیش مصطفی (ص) می‌رود و از ایشان برای رسیدن به معرفت راهنمایی می‌خواهد پیامبر (ص) خداوند را چون آفتابی معرفی می‌کند که باید انسان (سایه) در او فانی شود تا بتواند به حقیقت برسد:

لیک اگر فقر و فنا می‌بایدت نیست در هست خدا می‌بایدت
سایه ام شو گم شده در آفتاب هیچ شو، والله اعلم بالصواب
(عطار، ۱۳۷۸: ۶۰۲۶-۶۰۲۵)

در حکایتی از کتاب مصیبت‌نامه عطار از قول فردی صاحب دل که در هنگام مردن شاد است و این رفتار مایه تعجب دیگران است در پاسخ به فردی که علت این شادی را از وی می‌پرسد خاصه در این حالت که زمان غم و ناراحتی است نه خنده و شادمانی فرد صاحب دل پاسخ می‌دهد که من عمری آفتاب حق را در سینه داشته و یارب یارب کرده‌ام و اکنون که به ملاقات او می‌روم و آن خورشید (حضرت حق) برایم آشکار است و حقیقت مطلق برایم آشکار گشته به این سبب خوشحال و راضی می‌باشم:

گفت در یا معشوقه خود چون عاشقم می‌زنم یک دم که صبحی صادق
صبح را خنده صواب آید، صواب کو درون سینه دارد آفتاب
گر چه من خورشید دارم در میان بر طبق ننهاده ام چون آسمان
آفتابی هر که را در جان بود گریختند، همچو صبح آسان بود
من که روزم آمد و شب در گذشت یارم آمد ربّ و یارب در گذشت

گر کنم شادی دگر خندم رواست گر گشایم لب و گربندم رواست
چون شود خورشید عزّت آشکار هشت جنت گردد آن جا ذره وار
بی جهت چندان که بینی پیش و پس از همه سویی یکی بینی و بس
جمله او بینی چو دائم جمله اوست نیست در هر دو جهان بیرون دوست
(همان: ۲۴۱۸-۲۴۱۰)

در مقاله چهارم از کتاب مصیبت‌نامه نیز که سالک فکرته به پیش عزرائیل می‌رود در توصیف بزرگی این فرشته مقرب خداوند او را سرگردان در ذات خداوند (آفتاب) معرفی می‌کند:
چون جمالت ذره ای دید آفتاب گشت سرگردن نمی آورد تاب
(همان: ۱۵۲۳)

در کتاب الهی‌نامه در توصیف پیامبری حضرت موسی که ایشان از درخت نوری می‌بیند از تجلی خداوند و در آن حالت دچار بیهوشی می‌گردد عطار کسی که در آفتاب (خداوند) محو گردد را بقایی می‌یابد که جاودان است:

کسی کو محو آن خورشید گردد فنایی در بقا جاوید گردد
(عطار، ۱۳۹۷: ۴۴۹)

در کتاب الهی‌نامه در پایان حکایت حضرت یوسف و ابن یاحین عطار خداوند را چون آفتابی معرفی می‌کند که همه با آن آشنا هستند و کسانی که خود را به قرب به خداوند (آفتاب) می‌رسانند خداوند نیز آنان را از سایه (جسم و نفس) رهایی داده و به خود نزدیک می‌گرداند و به وصال خود می‌رساند:

کسی کز آشنایی بویی دارد همی باقرب حضرت خوی دارد
چو او با حق بود حق نیز جاوید از آن سایه ندارد دور خور
(همان: ۱۱۷۸-۱۱۷۷)

در کتاب الهی‌نامه حکایت کیخسرو جام‌جم در پایان داستان عطار انسان در مقابل خداوند چون یخی در برابر آفتاب معرفی می‌کند که ارزش وجودی ندارد و فانی است:
که تو با مایخی بر آفتابی و یا یک کف گلی در جوی آبی
(همان: ۳۳۰۳)

در مقاله بیستم در کتاب الهی نامه عطار کسی را که با خورشید (خداوند) آشنایی داشته باشد می‌تواند سبب روشنایی به دیگران نیز شود ولی برعکس اگر با خداوند رابطه و آشنایی نداشته باشد در حجاب باقی می‌ماند:

اگر ذره نیابد روی خورشید شود محبوب چون بیگانه جاوید
وگر یک ذره یابد آشنایی ز خورشیدش بود صد روشنایی
(همان: ۲۹۹۲)

خورشید در جهان از عنصر نور، روشنی، روشن کنندگی و آگاهی برخوردار است به همین خاطر این مضمون دستمایه‌ی بسیاری از عارفان برای خلق تصاویر عارفانه شده است. بیشتر این مضامین متأثر از آیات قرآن (نور/۳۵) می‌باشد. به نظر می‌رسد که ایده‌ی وحدت گرایانه‌ی عرفا در مورد این موضوع که جهان سرار نور الهی است متأثر از آیه ۱۶ سوره‌ی نوح است که خورشید را به چراغی فروزان تشبیه کرده است. در ادامه نیز باز عطار خداوند را به خورشیدی تشبیه می‌کند که انسان ذره با دوستی با آن می‌تواند سبب روشنایی و هدایت دیگران شود:

چو بوی خوش آشنایی یافتی تو دو عالم روشنایی یافتی تو
که آن یک ذره نور آشنایی چو صد خورشید دارد روشنایی
چو دایم دوستی حق چنان است که یک ذره به از هر جهان است
(همان: ۵۵۸۸-۵۵۹۰)

در حکایت مناجات دیوان با حق تعالی در کتاب الهی نامه عطار کسی را که دولت و سلامت همراه او می‌شود لایق دیدار خداوند (آفتاب) می‌بیند:

اگر یک ذره دولت کارگر شد به سوی آفتاب راهبر شد
(همان: ۲۹۹۲)

در حکایت ابوسعید و شیخی که همیشه سالک است و این رفتار او مایه تعجب شیخ است در پاسخ به شیخ که علت سکوت دائمی را می‌پرسد خود را معشوق خداوند می‌داند که در زیبایی مانند خورشید و آسمان و زمین است و آنقدر به او مشغول و وابسته است که دیگر چیزها را فراموش کرده و به خاطر نمی‌آورد که بخواهد در مورد آن سخن بگوید:

اگر تو در فصیحی لال گردی سزد گرد شرح حال گردی
چون معشوق از نیکویی آنچنان بود که خورشید زمین و آسمان بود
چون معشوق آمد اندر نیکو بی طاق بلاشک عاشقی بایست مشتاق
(همان: ۲۲۰۵-۲۲۰۳)

در کتاب منطق الطیر در حکایت شیخ صمعان شیخ در عشق به دختر ترسا او را چون آفتابی درخشانده توصیف می‌کند که در مقابل او شیخ سایه است و بدون او تحمل و طاقت از شیخ سلب شده است:

آفتابی از تو دوری چون کنم سایه ام بی تو صبوری چون کنم
عطار، ۱۳۷۱: ۱۳۳۰

و در ادامه خود را مشتاق به دختر ترسا نشان می‌دهد که تمام تلاش خود را برای رسیدن به او انجام می‌دهد:

گرچه همچون سایه ام از اضطراب درجهم در روزنت چون آفتاب
(همان: ۱۳۳۱)

در کتاب منطق الطیر در حکایتی دیگر برای توصیف زیبایی چهره پسر وزیر از آفتاب بهره می‌برد که چهره زیبا و درخشان او را به مانند آفتاب تشبیه می‌کند:

چهره داشت آن پر چون آفتاب طره هم رنگ و بوی مشک ناب
سایه بان آفتابش مشک بود آب حیوان برلبش لب خشک بود
(همان: ۴۳۰۳-۴۳۰۲)

در کتاب اسرارنامه عطار در حکایت عشق گلخن تاب به پادشاه در توصیف زیبایی پادشاه چهره زیبای او را به آفتاب تشبیه می‌کند:

برون آمد به میدان یوسف عهد به زیر چتر چون خورشید در مهد
عطار، ۱۳۹۷: ۲۹۸۲

در مقاله اول کتاب الهی نامه پسر که خود را خواهان دختر شاه پریان معرفی می‌کند خود را لایق رسیدن به آفتاب (دختر شاه پریان) می‌داند که در مقابله آن با ذره (مسائل ناچیز و جزئی) درگیر نمی‌شود:

کس را این چنین صاحب جمالی و رای این کجا جوید کمالی؟
کسی کو قرب خورشید دارد به قرب ذره کی امید دارد؟
(عطار، ۱۳۹۷: ۴۷۸-۴۷۷)

در کتاب الهی نامه در حکایت دختر کعب در بیابان جایگاه والا مقام رفیع دختر عطار او را به خورشید
والامقام که در میان سیارات دیگر امتیازی بالاتر دارد تشبیه می‌کند:

زحل کین، مشتری وش، ماه طلعت عطار قدر و دم خورشید رفعت
(عطار، ۱۳۹۷: ۵۸۱۹)

در کتاب منطق الطیر در حکایت شیخ صمعان در ضمن بیان عشق شیخ به دختر ترسا دختر ترسا در ابتدا
تقاضای شیخ را برای ازدواج، فردی تهیدست و بدون سیم و زر معرفی می‌کند که با این شرایط او را لایق
همسری خود نمی‌داند و از شیخ می‌خواهد به دلیل فقر از خواسته خود چشم پوشد و از ازدواج با او صرف
نظر کند و او را دعوت به خویشتن داری و ثابت قدم در راه سلوک برای تحصیل وضعیت بهتر می‌نماید و
در این جا مثالی از فرد بودن خورشید بیان می‌کند که می‌خواهد چون خورشید مرد و تنها و دارای انزوای
عارفانه در راه سلوک باشد در رابطه با مضمون فرد بودن خورشید آمده است: (مغمون تجرد و تنهایی
خورشید را میتوان رمز وحدانیت ذات اعظم و نیز تمثیلی برای انزوای عارفانه در آیین‌های راز آموزی
دانست. در ریگ ودا نیز خورشید فرد بیگانه خوانده شده است. (زمردی، ۱۳۸۵: ۵۱)

سیم و زر باید مرا ای بی خبر کی شود بی سیم و زر کارت بسر
چون نداری تو سر خود گیر و رو نفقه بستان ز من ای پیرو رو
همچو خورشید سبک رو فرد باش صبر کن مردانه وار و مرد باش
(عطار، ۱۳۷۱: ۱۴۰۷-۱۴۰۵)

در کتاب اسرارنامه در مقاله دوم که در بیان عشق و ستایش عشق می‌باشد عطار عشق را چون خورشیدی
می‌داند که دو عالم سایه آن خورشید هستند و بقایای از خود ندارند:

دو عالم سایه خورشید عشق است دو گیتی حضرت جاوید عشق است
(عطار، ۱۳۹۷: ۵۹۸)

۴- نتیجه‌گیری

یکی از راه‌های شناخت بینش، اندیشه و نظام ذهنی یک شاعر یا نویسنده، بررسی و تحلیل صورت‌های خیالی آثاری است که وی از خود به جای گذاشته است و از این منظر آنچه بیشتر در کانون توجه قرار می‌گیرد، دسته‌ای از صورت‌های خیالی همچون تشبیه، استعاره، و انواع مجازها و نماد است که از دیرباز محل توجه شارحان متون بوده است. نماد یا سمبل یکی از انواع صور خیال شاعرانه است که به دلیل تعدد مفاهیم و ظرفیت معنایی گسترده‌ای که داراست، در جایگاهی فراتر از استعاره قرار می‌گیرد. در نماد، یک واژه افزون بر حفظ معنای حقیقی خود، یک یا چند معنای غیرحقیقی (مجازی) را نیز نمایندگی می‌کند. سمبل در مقایسه با استعاره، دایره معنایی گسترده‌تری دارد و ممکن است بر چند مفهوم مجازی دلالت کند، ضمن آنکه - خلاف استعاره - معنای حقیقی خود را نیز حفظ می‌کند. عارفان برای انتقال مفاهیم عرفانی از نماد و سمبل بهره می‌گیرند. عطار در بسیاری از اشعار خود خداوند را نور و خورشید معرفی می‌کند. خورشید را نمادی از عشق و دلدادگی می‌داند.

- منابع و مآخذ


- قرآن. (۱۳۹۱). مترجم آیت الله العظمی مکارم شیرازی. تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی و هنری
- نهج البلاغه. (۱۳۸۳). مترجم حجت الاسلام محمد دشتی. قم: مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)
- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۸۶). **دانشنامه‌ی مزدیسنا**. تهران: مرکز.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۷). **رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی**. تهران: علمی و فرهنگی.
- پوردادود، ابراهیم. (۱۳۸۰). **یسنا**، بخشی از کتاب اوستا. تهران: اساطیر.
- تاج‌دینی، علی. (۱۳۸۳). **فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا**. تهران: سروش.
- حافظ. (۱۳۸۰). **دیوان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- دانش‌پژوه، منوچهر. (۱۳۸۲). **چهل گفتگو**. تلخیص و بازنویسی کتاب مصیبت‌نامه، اثر فریدالدین عطار نیشابوری. تهران: قلم.
- دشتی، محمد. (۱۳۸۰). **ترجمه‌ی نهج البلاغه**. قم: سلسال.

- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). **صدای بال سیمرغ (درباره زندگی و اندیشه عطار)**. تهران: سخن.
- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۵). «تجلیات قدسی درخت». **مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**. دوره‌ی ۴ و ۵.
- سالم، محمد عدنان و سلیمان محمد وهبی. (۱۳۸۴). **المعجم المفهرس - تعلیمات القرآن العظیم**. تهران: اسلام.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۷۵). **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. چاپ سوم. تهران: طهوری.
- عرب گلپایگانی، عصمت. (۱۳۷۶). **اساطیر ایران باستان**. تهران: هیرمند
- غراب، راهله. (۱۳۸۴). **نماد خورشید در فرهنگ و ادبیات**. مشهد: محقق
- عطار. (۱۳۷۱). **منطق الطیر**. به اهتمام سید صادق گوهرین. تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار. (۱۳۸۴). **تذکره الاولیاء**. به کوشش ا. توکلی. تهران: بهزاد.
- عطار. (۱۳۷۸). **مصیبت‌نامه**. مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار. (۱۳۹۷). **الهی نامه**. مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار. (۱۳۹۷). **اسرارنامه**. مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار. (۱۳۶۲). **دیوان عطار**. به تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی. (۱۳۸۴). **شاهنامه**. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- کاوندیش. ریچارد. (۱۳۸۷). **اسطوره‌شناسی - دایره‌المعارف مصور - اساطیر و ادیان مشهور جهان**. ترجمه‌ی رقیه بهزادی. تهران: علمی.
- کلانتر، نوش آفرین و همکاران. (۱۳۹۵). «سیر آتش از اسطوره تا عرفان». (ریشه‌های اسطوره‌ای نمادهای مربوط به آتش در عرفان). **کهن‌نامه‌ی ادب پارسی**. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال هفتم، شماره‌ی سوم پاییز ۱۳۹۵. صص ۲۱ - ۴۳.
- مولوی. (۱۳۸۷). **مثنوی معنوی**. تصحیح محمد استعلامی. تهران: سخن.

An Analysis of Symbolism in the Works of Attar Nishapuri (Case Study: The Symbolism of the Sun)

Rouhani Sarvestani, Leila¹ 

AtashSoda, Mohammadali² 

Rostami, Samira³ 

DOI: 10.22080/RJLS.2022.23571.1299

Abstract

Symbolism is a term used to describe the conceptual and symbolic meanings of an object. It is important to consider that the symbol from the perspective of rhetorical sciences is a word, phrase, or sentence that, in addition to the apparent meaning, communicates a wide range of meanings to the reader. On the other hand, the main problem with the symbol is that the symbol is one of the forms of poetic imagination, which is in a position beyond metaphor due to the multiplicity of concepts and the wide semantic capacity that it has. In a symbol, a word, in addition to preserving its true meaning, contains one or more non-real (virtual) meanings. The purpose of this article is to study the symbol of the sun (sunshine) in the works of Attar Nishapuri, which has been done through a descriptive-analytical method. Findings of the research show that in Attar's works, the sun has been used to convey sacred meanings and codes such as Hazrat Haqq, perfect man, description of the man and his life, unity of existence and mortality in truth, and description of prophets and soul and psyche.

Keywords: Symbolism, Sun (Sun), Attar Nishapuri.

Introduction

Attar Neyshabouri has received the most influence in the field of mysticism and mystical thoughts from Sanai. In this regard, he succeeded in creating a coherent symbolic system in his various works, especially *Mantiq al-Tair* and *Mukhtarnameh*, and through this symbolic system, he achieved a new and unique style among mystical poets in this field. The discovery of fire is a turning point in human life, and therefore human life can be divided into two periods before and after the discovery of fire, because this discovery

¹ PhD Candidate in Persian Language and Literature, Fasa Branch, Islamic Azad University, Fasa, Iran.

² Associate Professor of Persian Language and Literature, Fasa Branch, Islamic Azad University, Fasa, Iran.

³ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Fasa Branch, Islamic Azad University of Fasa, Iran.

created a great change in his life and therefore a sacred and spiritual position in his view. It was found and reflected in the myths that emerged from the collective consciousness of man. It has not been mythologized and has not been given the role of a saint, because of its divinity and holiness. Fire is sacred in every degree, whether it is a symbol of creation and existence or a symbol of annihilation and burning, and it is associated with religious beliefs. Some of these mythological beliefs have not completely disappeared in the historical period and have penetrated into the later period. "From this point of view, it can be seen that in some religions, functions are attributed to fire, and there is almost not a religion that has ignored the importance of fire." Therefore, the present article is an attempt to study the symbolism of the sun (sun) in the works of Attar Neyshabouri to find a reasoned and convincing answer to the question whether the symbolism of the sun (sun) has a place in the works of Attar or not. The central sign or hypothesis that the authors have suggests that the symbol of the sun in Attar's works evokes sacred concepts. The research method of the current article is descriptive-analytical and the method of data collection is library based.

References

- The research method of the current article is descriptive-analytical and the method of data collection is library based.
- Research Findings
- One of the ways to know the insight, thought and mental system of a poet or writer is to study and analyze the imaginary forms of the works he has left, and from this perspective, what is most in focus is a group of imaginary forms such as similes, and all kinds of metaphors and symbols that have long been the focus of commentators on texts. Symbol is one of the types of poetic imagination that due to the multiplicity of concepts and its wide semantic capacity, is placed in a position beyond metaphor. In the symbol, a word, in addition to preserving its true meaning, also represents one or more unreal (virtual) meanings. Symbols have a wider range of meanings than metaphors and may refer to several virtual concepts, while - unlike metaphor - they retain their true meaning. Mystics use symbols to convey mystical concepts. In many of his poems, Attar introduces God as light and the sun. He considers the sun as a symbol of love and affection.
- Conclusion

- In the book *Mantiq al-Tair*, in the story of Sheikh Saman, while expressing the Sheikh's love for her, Tersa's daughter first talks about Sheikh's request for marriage as a poor person without money and gold. He wants to reject his request due to poverty and refuse to have her marry him and invites her to self-control and steadfastness in the path of conduct to study the situation better, and here he gives an example of the uniqueness of the sun because the sun is lonely and has mystical isolation in the way of conduct.
- Funding
- There is No Funding
- Authors' Contribution
- Leila Rouhani collected data, Dr. Mohammadali AtashSoda analysed data and research methodology and Dr. Samira Rostami concluded data.
- Conflict of Interest
- There is no Conflict of interest.
- Acknowledgments
- The authors of this article thank the professors of the Department of Persian Language and Literature of the Islamic Azad University, Fasa Branch